گفت‌وگوی «شرق» با علی بیگدلی، کارشناس مسائل اروپا

ترامپ می‌خواهد اروپا را گوشمالی دهد

مهسا مژدهی: در سال ۲۰۱۸ عکسی شگفت‌انگیز از رهبران کشورهای عضو گروه جی هفت منتشر شد. در این تصویر، خانم آنگلا مرکل در حاشیه اجلاس این گروه، در مقابل رئیس جمهور وقت آمریکا، دونالد ترامپ، ایستاده بود و دستان خود را روی میز گذاشته و با حالتی مستأصل و تا حدی خشمگین به ترامپ نگاه می‌کرد. برخی دیگر از مقامات اروپایی ازجمله مکرون هم در آن جلسه حضور داشتند. این جلسه در ادامه تنش‌هایی برگزار شده بود که پس از اعمال تعرفه‌های ۱۰ و ۲۵ درصدی بر آلومینیوم و فولاد کشورهای مختلف از طرف آمریکا شکل گرفت و به نمادی از اختلافات میان اروپا و آمریکا بدل شد. پس از آن، اروپا و آمریکا اختلافات بیشتری را نیز تجربه کردند. با این حال، آن عکس به‌عنوان نماد عمیق‌شدن شکاف میان دو طرف دیده شد. اما آیا با بازگشت دوباره ترامپ به کاخ سفید، در باز هم بر همان پاشنه قبلی می‌چرخد؟

در «شرق» با علی بیگدلی، استاد دانشگاه و کارشناس ارشد مسائل اروپا، به گفت‌وگو نشسته‌ایم تا روند روابط میان اروپا و آمریکای ترامپ را بررسی کنیم.

●●●

عکس: سهند نائی، شرق

اکنون که ترامپ بار دیگر به کاخ سفید بازگشته، اروپا با مشکلات بیشتری در مقایسه با گذشته روبه‌رو است. مسائلی مانند بحران اوکراین، پیچیدگی‌های اقتصادی و دغدغه‌های دفاعی، شرایط را دشوارتر کرده‌اند. در این چارچوب، نگرانی‌هایی در اروپا درباره حضور دوباره ترامپ در رأس قدرت آمریکا وجود دارد. این نگرانی‌هایی که اروپا دارد، از کجا نشئت می‌گیرند و چرا تا این حد بر تصمیم‌گیری سیاست‌مداران اروپایی تأثیرگذاشته است؟

نقطه آغاز این اختلاف شاید از زمان ژنرال دوگل بر سر مسئله الجزایر بود و فرانسه تحت فشار ایالات متحده و سازمان ملل، در سال ۱۹۶۱ ناچار شد استقلال الجزایر را به رسمیت بشناسد. در واکنش به این فشارهای آمریکا، ژنرال دوگل تصمیم گرفت نهادی به نام «بازار مشترک» به وجود بیاورد که در حقیقت مادر اتحادیه اروپا شد. این بازار متشکل از پنج کشور آلمان، هلند، بلژیک، لوکزامبورگ و فرانسه بود. این اقدام را می‌توان نقطه آغاز اختلافات میان اروپا و آمریکا دانست. با توجه به اینکه ایالات متحده در جریان جنگ جهانی دوم با عملیات نظامی خود در نرماندی، اروپا را از خشم و سلطه هیتلر رها کرد؛ ولی احساس سروری که در رفتار آمریکا درباره اروپا مشاهده می‌شد، مقامات اروپایی به‌ویژه ژنرال دوگل را خشمگین می‌کرد. اگر به زمان نزدیک‌تر برگردیم، بعد از این اتفاقات فرانسوا اولاند، رئیس‌جمهوری قبلی فرانسه، برای نخستین‌بار در پارلمان اروپا پیشنهاد تشکیل یک ناتوی اروپایی را مطرح و عمق اختلاف را بیشتر کرد. اروپایی‌ها خودشان را واحدی مستقل می‌دانند و سوابق فرهنگی، سیاسی و صنعتی خود را مستقل می‌دانند و معتقدند که آمریکا را درواقع آنها ساخته‌اند.

در بین کشورهای اروپایی، آمریکا روابط خود با انگلستان را نزدیک کرد. اتحادیه اروپا همیشه درباره این موضوع ابراز نارضایتی کرده و این طعنه را به آنها می‌زد که انگلستان نماینده آمریکا در اتحادیه اروپاست.

ترامپ در دوره اول ریاست‌جمهوری‌اش که به لندن رفت، رفتاری غیرمحترمانه با ملکه الیزابت دوم داشت که بسیار سروصدا کرد. همچنین او در یک سخنرانی اعلام کرد که بوریس جانسون بهترین کسی است که می‌تواند نخست‌وزیر انگلستان شود، چراکه هر دو دارای گرایش‌های محافظه‌کارانه مشابهی بودند و تفکرات‌شان نزدیک به هم بود. این موضع‌گیری یک نوع دخالت بود. همچنین پس از خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، این کشور خیلی متضرر شد. مواردی مانند از دست دادن بازار کار برای نزدیک به سه میلیون شهروند بریتانیایی که در سراسر اروپا کار می‌کردند و برای این کشور درآمدزا بود و افت فروش کالاهای انگلیسی اتفاق افتاد. آمریکایی‌ها انگلستان را از بستر اروپا بردند و وعده ترامپ به جانسون برای جبران بازار اتحادیه اروپا از سوی آمریکا هم عملی نشد.

ترامپ در دوره اول ریاست‌جمهوری خود در یک سخنرانی گفت این چه معنی دارد که در دو سوی آتلانتیک دو رقیبی که جنس‌شان یکی است، وجود داشته باشد؛ بنابراین اتحادیه اروپا باید از بین برود. او به همین صراحت به چنین موضوعی اشاره کرد. فرهنگ سیاسی ترامپ فرهنگی ضد جمع‌گرایی و نهادگرایی است. به‌همین‌دلیل او از مذاکرات اقلیمی پاریس بیرون رفت. این تفکر یک تفکر سرورمآبانه است و یک نوع خودشیفتگی در ترامپ درباره همه کشورها وجود دارد. در دوره دوم ریاست‌جمهوری ترامپ، نگرانی عمده اروپایی‌ها از این نشئت می‌گیرد که او بدون دخالت اروپا در پی حل بحران اوکراین و روسیه برآمد و وارد موضوع شد. علت این امر آن است که ترامپ در آن همه قول و قرارهایی که با مردم آمریکا گذاشته بود، موفق نشده. پایان‌دادن به جنگ اوکراین و روسیه و مسئله غزه و اسرائیل عملی نشده‌اند. او در قانون تعرفه‌ها هم تقریبا با ناکامی مواجه شد. اصلا یکی از اختلافات میان آمریکا و اروپا نیز بر سر تعرفه‌هایی بود که آمریکا علیه اتحادیه اروپا وضع کرد. اتحادیه اروپا سالانه حدود هزار میلیارد دلار مبادله بازرگانی با آمریکا دارد و اگر بازار آمریکا را از دست بدهد، خیلی متضرر خواهد شد. با توجه به اینکه اکنون خود فرانسه حدود ۹ درصد کاهش سطح اشتغال و حدود ۲/۳ درصد تورم دارد، اتحادیه اروپا، به‌ویژه کشورهای بزرگ آن مانند فرانسه، آلمان و ناچاریم انگلستان را نیز در نظر بگیریم، با یک تورم سرمایه و تورم کالا مواجه شده‌اند و به دنبال آن هستند که بازارهای جدیدی ایجاد کنند و فکر می‌کنند که شاید بازار آمریکا بتواند این مشکل را حل کند. پس از بازار آمریکا، بازار خاورمیانه مطرح است. به همین دلیل است که در پی کاهش سطح تنش در خاورمیانه هستند تا قابلیت پذیرش سرمایه خارجی و کالاهای اروپایی را داشته باشد.

بنابراین، این جدایی و نفرتی که ترامپ درباره اتحادیه اروپا دارد، اتحادیه اروپا را دچار حالت بلاتکلیفی کرده است. اتحادیه اروپا نمی‌تواند آمریکا را به دلیل بازار سخاوتمندانه‌ای که در آمریکا وجود دارد، رها کند. اما از طرف دیگر، خود اتحادیه اروپا، به‌ویژه فرانسوی‌ها، خود را یک سر و گردن بالاتر از آمریکایی‌ها می‌دانند، ولی چون الان دنیا، دنیای اقتصاد شده است، ناچارند که به نحوی با آمریکایی‌ها کنار بیایند. ترامپ به دنبال آن است که با خاتمه‌دادن به جنگ اوکراین، که بسیار اهمیت دارد، برگ برنده‌ای به‌ویژه برای حزبش کسب کند، زیرا براساس سنت موجود در آمریکا، رئیس‌جمهوری که در کاخ سفید است، باید رفتاری داشته باشد که پس از پایان دوران ریاست‌جمهوری، رئیس‌جمهور بعدی از حزب خودش باشد. اما او تاکنون ناکام بوده و سطح محبوبیتش به حدود ۴۳ درصد رسیده که می‌خواهم بگویم در صد سال گذشته سابقه نداشته که کاهش محبوبیت تا این حد باشد. ترامپ تا اینجا هیچ برگ برنده‌ای نداشته است. اکنون هم که ترامپ اختلافی با اسرائیل پیدا کرده، بسیار بی‌سابقه است که رئیس‌جمهور آمریکا، آن‌هم از حزب جمهوری‌خواه، به خاورمیانه برود و به اسرائیل سر نزند. این امر تا حدی باعث کاهش محبوبیت نتانیاهو شده. این سردی روابطی که اکنون بین آمریکا و اروپا به وجود آمده، فکر نمی‌کنم به این زودی ترمیم شود و می‌تواند ادامه پیدا کند. اروپایی‌ها از این بابت بسیار نگران هستند، به ویژه درباره قانون تعرفه‌ها که چیزی حدود ۲۵ درصد بر کالاهای اروپایی تعرفه وضع کرده که کار را تا حدی مشکل خواهد کرد. اگرچه ترامپ قول داده که با اروپا وارد مذاکره خواهد شد، همان‌طور که الان با چین نیز وارد مذاکره شده، اما به نظر نمی‌رسد راهگشا باشد، چون ذاتا ترامپ از اتحادیه اروپا خیلی راضی نیست.

اتحادیه اروپا خودش هم مشکل دارد. باید به این اشاره کنم که آن یکدستی که در ابتدا داشت، اکنون ندارد. از سوی دیگر، نگرانی بسیار شدید اتحادیه اروپا از تبلیغاتی است که ترامپ در اروپا می‌کند برای پیروزی جناح نومحافظه‌کار، که ازجمله می‌توانیم در فرانسه به خانم ماری لوپن اشاره کنیم. یادم هست که در صدمین سال پایان جنگ جهانی اول که در پاریس در دوره اول ریاست‌جمهوری ترامپ برگزار شد، مکرون در سخنرانی خود، بدون آنکه نامی از ترامپ ببرد، گفت: «آنهایی که به دنبال گسترش نومحافظه‌کاری در اروپا هستند، اروپا را به آتش خواهند کشید». پس از این سخنان، ترامپ جلسه را ترک کرد، بنابراین، این نیز یکی از مواردی بود که نشان می‌دهد امروز کشورها در اروپا با سرعت به سوی نومحافظه‌کاری حرکت می‌کنند. خوشبختانه این روند در آلمان رخ نداد؛ چراکه اگر چنین می‌شد، لطمه بزرگی به اتحادیه اروپا وارد می‌آمد. این مسئله، یکی از چالش‌های موجود میان اروپا و آمریکاست.

از سوی دیگر، ترامپ در اظهارنظری گفته بود «جنگ اوکراین به ما ربطی ندارد؛ موضوعی است مربوط به خود اروپایی‌ها». اما عملا برخلاف این گفته، در این ماجرا، امکان دخالت اروپا در حل مسئله میان روسیه و اوکراین را از آنها سلب کرد. این موضوع موجب ناراحتی، نگرانی و سرخوردگی کشورهای اروپایی شد.

درباره سیاست خارجی ترامپ دو دیدگاه وجود دارد؛ دیدگاه نخست که همواره رایج‌تر بوده، آن است که ترامپ معمولا نمی‌داند چه می‌کند و ممکن است سیاست‌هایش را به‌طور دائم تغییر دهد. این عدم قطعیت، موجب نگرانی هم برای اروپایی‌ها و هم برای سایر کشورها شده است. اما دیدگاه دوم معتقد است ترامپ آگاهانه عمل می‌کند و با افزایش تنش، درصدد کاهش آن است. اروپا میان این دو دیدگاه، به‌نظر می‌رسد دچار سردرگمی شده است. با توجه به شرایط موجود و موانع متعدد، پرسش این است که در سال‌های باقی‌مانده از حضور ترامپ در کاخ سفید، اروپایی‌ها چه سیاستی را در پیش خواهند گرفت؟

برخی معتقدند این سردرگمی، یک تاکتیک ساختگی است. اما من چنین باوری ندارم، زیرا شخصیت ترامپ غیرقابل پیش‌بینی است. ممکن است صبح یک موضوعی را مطرح کند و عصر همان روز از آن عبور کند. این نوع بلاتکلیفی هم در داخل آمریکا و هم در فضای بین‌المللی، به‌ویژه در روابط با اروپایی‌هایی که خود بخشی از فرهنگ غرب هستند، مشکلاتی ایجاد کرده است. این بلاتکلیفی در تصمیم‌گیری باعث شده اروپایی‌ها از موضع ضعف با آمریکا مواجه شوند و نوعی دلسردی در میان کشورهای اروپایی شکل بگیرد. اما این وضعیت نمی‌تواند ادامه پیدا کند. چراکه، همان‌طورکه گفتم، نوعی خودشیفتگی در ترامپ وجود دارد. هدف او این است که اتحادیه اروپا را «گوشمالی» دهد. این هدف در دوره اول ریاست‌جمهوری‌اش نیز مشخص بود و اکنون نیز در حال تکرار است؛ به‌گونه‌ای که تلاش می‌کند «آهار» اتحادیه اروپا را بگیرد. شاید تا حدی در این مسیر موفق نیز بوده باشد. اروپا نمی‌تواند آمریکا را رها کند؛ هرچند برخی از مسئولان اروپایی اعلام کردند که به دنبال ایجاد یک ناتوی اروپایی هستند، اما این هم راهکار کارسازی نیست. همین موضوع را یک بار دیگر آقای مکرون نیز مطرح کرد. با این حال، اروپا در هیچ حوزه‌ای نمی‌تواند مستقل از آمریکا عمل کند، چراکه جهان امروز، دنیای اقتصاد است و اتحادیه اروپا ناگزیر است به‌نوعی با آمریکایی‌ها کنار بیاید. از سوی دیگر، برای ترامپ هم سودمند است که اتحادیه اروپا را به‌نوعی در بازی سیاسی خود وارد کند. اگر تاکنون این کار را نکرده، به این دلیل است که صندوقچه افتخاراتش خالی است؛ او باید آن را پُر کند: جنگ اوکراین را به‌عنوان خاطره‌ای موفق به ثبت برساند و مشکلاتش با ایران را حل کند. اینها می‌توانند برگ برنده‌ای برای ترامپ و آبرو و اعتبار تازه‌ای برای حزبش ایجاد کنند.

کشورهای اروپایی، به‌ویژه انگلستان، آلمان و فرانسه هرکدام خواسته‌های متفاوتی از آمریکا دارند. برای آلمانی‌ها، موضوع ارسال خودرو به بازار آمریکا و همچنین ایجاد یک سد دفاعی در مقابل روسیه مهم است؛ چیزی که انتظار داشتند اوکراین برایشان فراهم کند. فرانسوی‌ها اما با مسائل دیگری مواجه‌اند. به نظر می‌رسد هرکدام از این کشورها شیوه خاص خود را برای مواجهه با ترامپ انتخاب کرده‌اند. ارزیابی شما چیست؟

نخست باید دید این شیوه‌ها چه هستند و تا چه حد موفق بوده‌اند. مهم‌تر از همه، این است که اختلافات داخلی در اتحادیه اروپا تا چه اندازه جدی است. هرچند آنها تظاهر به اتحاد می‌کنند، اما واقعیت این است اتحادی که در اروپا دیده می‌شود، شکننده و ناپایدار است. این مسئله از اهمیت بالایی برخوردار است، زیرا این ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا، اهداف یکسانی ندارند، حتی درباره اوکراین نیز در زمان بایدن دچار اختلاف بودند و حاضر نشدند کمک‌های مالی یا تسلیحاتی را ادامه دهند. بااین‌حال اگر اتحادیه اروپا در مقطعی از جنگ اوکراین حمایت کرد، به این دلیل بود که خود را در معرض تهدید می‌دید. ترس از اینکه روسیه بتواند حمله را به مرکز اروپا برساند، آنها را وادار به واکنش کرد. در واقع، روسیه موفق شد اروپا را بترساند و همین مسئله باعث شد اروپا به ناچار به آمریکا تکیه کند و این به نفع ترامپ تمام شد.

این پرسش هم مطرح است که آیا اروپا اصلا توان ایجاد چنین اتحادی را در برابر ترامپ دارد یا نه؟

اولا کشورهای عضو اتحادیه اروپا از نظر اقتصادی هم‌سطح نیستند. بسیاری از آنها با مشکلات اقتصادی شدید مواجه‌اند. فرانسه که خود را رهبر اتحادیه اروپا می‌داند، با کاهش سطح اشتغال دست‌وپنجه نرم می‌کند و گرفتار تورم شده است. کشورهای اروپای شرقی هم از نظر اقتصادی در آستانه فقیرشدن هستند و نمی‌توانند با قدرتی چون آمریکا مقابله کنند.

همچنین موج نومحافظه‌کاری که اروپا را در بر گرفته، برخی از کشورها مانند فرانسه را شدیدا نگران کرده است؛ بنابراین اروپا توان مقابله با آمریکا را ندارد. همان‌طورکه پیش‌تر هم گفتم، اروپا بدون آمریکا، بدون بازار آمریکا و در لحظات بحرانی مانند خطر جنگ با روسیه نمی‌تواند مسیر مستقلی در پیش بگیرد.

اگر به موضوع ناتو بازگردیم، باید گفت که این نهاد برای اروپا مسئله‌ای حیاتی است، اما ظاهرا برای آمریکا چنین اهمیتی ندارد. درخواست ترامپ مبنی بر اینکه کشورهای عضو باید ۵ درصد از درآمد خود را به ناتو اختصاص دهند، برای کشورهای اروپایی خواسته‌ای دشوار و حتی غیرممکن به نظر می‌رسد. با توجه به رویکرد ترامپ به ناتو، می‌توان پرسید: آیا این نهاد اکنون زیر ضرب سیاست‌های ترامپ قرار گرفته است؟ آیا ناتو امروز با بزرگ‌ترین بحران تاریخ خود روبه‌روست یا این صرفا یک مقطع گذراست؟

ترامپ با نهادسازی مخالف است و ناتو نیز از این قاعده مستثنا نیست. او به بهانه‌هایی نظیر تعهد دو درصدی کشورها در منشور ناتو، اکنون عدد را به پنج درصد افزایش داده که بیشتر به‌منزله نوعی فشار و آزار نسبت به اتحادیه اروپا تلقی می‌شود. با توجه به مشکلات اقتصادی بسیاری از کشورهای عضو به‌ویژه در اروپای مرکزی و شرقی تأمین چنین رقمی عملا غیرممکن است. ازهمین‌رو، باز هم می‌توان نتیجه گرفت که اروپا نمی‌تواند خود را از آمریکا جدا کند.

از سوی دیگر، حضور روسیه به‌عنوان یک قدرت نظامی بزرگ در قاره اروپا، با بیشترین ظرفیت هسته‌ای در جهان، تهدیدی جدی برای کشورهای اروپایی محسوب می‌شود. روسیه در گذشته با برخی کشورهای اروپایی نظیر فرانسه ارتباطاتی داشته، اما با انگلستان و برخی دیگر روابط مناسبی ندارد. برای نمونه، بعد از جنگ جهانی دوم، نخستین مقام رسمی اروپایی که با اتحاد جماهیر شوروی ارتباط برقرار کرد، شارل دوگل بود، کسی که به‌شدت نسبت به آمریکا بدبین بود. اما در مجموع، نمی‌توان گفت که اروپا می‌تواند از حمایت آمریکا چشم‌پوشی کند. ناتو، با وجود تمامی چالش‌ها، باید به‌عنوان یک سپر امنیتی باقی بماند. ترامپ هم از همین نکته بهره‌برداری می‌کند. او می‌داند که اروپا برای حفظ این ضریب امنیتی مجبور است روابطش با آمریکا را حفظ کند. البته شاید برخی از کشورهای اروپایی، مانند فرانسه و شخص مکرون مایل باشند به سمت دفاع مستقل از آمریکا حرکت کنند، اما این تمایل بیشتر محدود به دیدگاه‌های شخصی مکرون است و چندان با واقعیت‌های میدانی و اقتصادی اروپا همخوانی ندارد. پاسخ به این سؤال که آیا فرانسه می‌تواند در آینده نقش رهبری آلترناتیوی برای ناتو را بر عهده بگیرد، بستگی به شرایط دارد. در دوره‌ای که ترامپ در کاخ سفید حضور دارد، به‌نظر نمی‌رسد چنین چیزی امکان‌پذیر باشد. اما حتی در آینده نیز بعید است که اروپا بتواند به‌تنهایی از خود دفاع کند. دلیل اصلی این امر، اختلاف سطح اقتصادی میان کشورهای عضو اتحادیه است. بسیاری از آنها، به‌ویژه کشورهای کوچک‌تر یا شرقی، توان ایجاد زیرساخت‌های دفاعی مستقل را ندارند. بد نیست بدانیم که برای ترامپ اهمیتی ندارد در نقطه‌ای از دنیا چه کسی با چه کسی می‌جنگد، بلکه مهم آن است که آرامش برقرار باشد تا فضای تجارت و معامله‌گری فراهم شود. یکی از دلایلی که ترامپ به‌دنبال مذاکره با ایران است، همین رویکرد است. او نمی‌خواهد در این منطقه حساس جهان جنگی به راه بیفتد. در نتیجه، نه ایران راهی جز مذاکره دارد، نه آمریکا. اگر اروپا بخواهد صرفا بر مواضع و آرمان‌های خود مثلا در حوزه حقوق بشر پافشاری کند، عملا نمی‌تواند با ترامپ وارد معامله شود. بنابراین، ناچار خواهد بود مقداری انعطاف به خرج دهد تا بتواند کانال‌های ارتباطی با تهران را باز نگه دارد و قطعا نیز چنین خواهد کرد.

حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا در دور دوم ریاست‌جمهوری‌اش، ترامپ به سمت سیاست‌هایی عمل‌گرایانه‌تر و جدی‌تر و نه صرفا آرمان‌گرایانه و مبتنی بر شعارهایی مانند اول آمریکا حرکت خواهد کرد؟

ترامپ بارها گفته که دنیا «سر آمریکا کلاه گذاشته» ادعایی که بیشتر جنبه شعاری دارد تا واقعیت. اکنون او به‌دنبال آن است که سرمایه‌های انباشته‌شده در کشورهایی مانند قطر، عربستان سعودی و امارات را به سمت آمریکا جذب کند. دلیل اصلی سفرهای او به خاورمیانه همین است: جذب سرمایه‌گذاری برای ایجاد اشتغال در آمریکا، افزایش درآمد ملی و بهبود وضعیت اقتصادی اقشار متوسط و با درآمد پایین. ممکن است در جریان این سفرها به مسائل دیگر نظیر غزه یا ایران هم اشاره‌ای شده باشد، اما هدف اصلی اقتصادی است. او می‌خواهد سرمایه‌های قابل‌توجه عربستان سعودی را وارد بازار آمریکا کند تا سطح اشتغال افزایش یابد.

نقش اروپا در دنیایی که ترامپ به دنبال منافع اقتصادی برای آمریکاست، چیست؟

از دید من، اروپا تابعی از آمریکاست. اروپا در حالی که تلاش می‌کند میان روسیه و آمریکا یک نوع بازیگری کند، اما خودش به‌تنهایی قادر نیست در برابر هیچ‌یک از این دو قدرت بایستد. بنیان قدرت روسیه بر پایه قدرت نظامی است، چین بر پایه اقتصاد و تجارت استوار است و هسته اصلی قدرت آمریکا نظامی و اقتصادی است. بنابراین این دو امتیاز را هیچ کشور دیگری ندارند. اروپا نمی‌تواند از این واقعیت‌ها چشم‌پوشی کند. آنها از روسیه هراس دارند، مبادا که مورد تهاجم قرار بگیرند. ناتو برای اروپایی‌ها به‌منزله سدی در برابر پیشروی روسیه به سوی غرب است.

اروپایی‌ها باید خود را با وضعیت موجود دست‌کم در این دو یا سه سال باقی‌مانده از دوره ترامپ تطبیق دهند. به نفع آنهاست که جنگ اوکراین پایان یابد؛ چراکه به انرژی روسیه، گندم روسیه و گندم اوکراین نیاز دارند. پایان جنگ می‌تواند بسیاری از نگرانی‌ها و ناامنی‌ها را کاهش دهد. البته غروری که به‌ویژه در کشورهای بزرگ اروپایی مانند فرانسه وجود دارد، مانع عقب‌نشینی از مواضع‌شان در برابر روسیه بوده، اما اکنون تحت فشار ترامپ، به نوعی انعطاف و پذیرش کشیده شده‌اند.

با توجه به ادعاهای سرزمینی که روسیه بر اوکراین دارد، این وحشت اروپا درباره اینکه روس‌ها بخواهند چنین ادعاهایی را در مورد کشورهای دیگر مطرح کرده یا بخواهند روزی دوباره به درگیری با اوکراین برگردند، چطور ارزیابی می‌کنید؟ آیا این وحشتی واقعی است؟

با توجه به ادعاهای سرزمینی روسیه در اوکراین، این نگرانی اروپایی‌ها که شاید روزی روسیه چنین ادعاهایی را درباره سرزمین‌های اروپایی مطرح کند، بی‌دلیل نیست. بازگشت مجدد روسیه به اوکراین برای آغاز جنگی تازه و تصرف اراضی جدید، محتمل به نظر می‌رسد. از سوی دیگر، ترامپ نیز هرگز پشت پوتین را خالی نکرده و یک رابطه دوستانه دیرینه میان آنها وجود دارد.

من روز پس از حمله روسیه به اوکراین، در مصاحبه‌ای گفتم که روس‌ها بدون دستاورد از اوکراین خارج نخواهند شد؛ اگر قرار بود دست خالی برگردند، اصلا حمله نمی‌کردند. بنابراین روسیه به‌هیچ‌وجه آن مناطق اشغال‌شده در چهار استان را ترک نخواهد کرد. ترامپ نیز این واقعیت را پذیرفته است. روس‌ها تاریخی تهاجمی دارند و این از ذات آنها جدا نیست.

نگرانی اروپا که به آن اشاره کردید، کاملا درست است. به نظر من، کمک‌هایی که چه در زمان بایدن از سوی آمریکا و چه از سوی اروپا به زلنسکی صورت گرفت، شاید اشتباه بود. این کمک‌ها جنگ را طولانی‌تر کردند و این تصمیم، تصمیمی بسیار نادرست بود. اروپا اعتبار خود را از دست داد. ادامه این جنگ نه به نفع اتحادیه اروپاست و نه به نفع آمریکا.

در برابر روسیه، اروپا دیگر آن حمایت پیشین را از ترامپ احساس نمی‌کند و حالا باید پرسید که اروپا در سال‌های آینده چه ابزارهایی برای مقابله با روسیه دارد؟

واقعیت این است که اروپا هیچ ابزاری در اختیار ندارد. روسیه به‌تنهایی به اندازه مجموع کشورهای اروپایی، زرادخانه هسته‌ای دارد. اروپایی‌ها کاری از پیش نخواهند برد. حتی اگر بخواهند روسیه را تحریم کنند، خودشان زیان خواهند دید؛ چون خطوط لوله گاز و نفت روسیه که به سوی اروپا کشیده شده‌اند، با هیچ منبع انرژی دیگری نه از لحاظ فاصله و نه از لحاظ قیمت قابل رقابت نیستند. اروپایی‌ها باید راهی برای کنارآمدن با روسیه پیدا کنند. نباید خیلی روسیه را تحریک کنند. باید واقعیت وجودی روسیه و پیشینه تاریخی تجاوزگرانه‌اش را پذیرفت و سعی کرد از طریق سیاست، آن را مهار و مدیریت کرد.

شما به ظهور جریان نئومحافظه‌کارانه در اروپا اشاره کردید. به نظر می‌رسد این پدیده واقعا جدی است؛ هرچند در انتخابات آلمان، نشانه‌هایی از امیدواری دیده شد و نشان داد مردم آلمان استقبال زیادی از جریان‌های راست افراطی نمی‌کنند، اما این نگرانی همچنان پابرجاست؛ به‌ویژه با حضور ترامپ در کاخ سفید. دیدیم که شخصی مثل «ونس» در آلمان ادعاهایی مطرح کرد که مورد استقبال برخی گروه‌ها قرار گرفت. در بسیاری از کشورهای اروپایی، تمایل به راست‌گرایی افزایش داشته است. این روند را چطور باید ارزیابی کرد و ترامپ چقدر در آن نقش دارد؟

در دوره اول ریاست‌جمهوری ترامپ، او با شدت بیشتری تلاش کرد تا جریان نئومحافظه‌کاری را در اروپا تقویت کند و تا حدودی هم موفق بود. خانم مارین لوپن در فرانسه نمونه برجسته این تلاش‌هاست. اما در دور دوم، این تلاش‌ها به همان شدت ادامه پیدا نکرد. درواقع، در کانادا این احساس به وجود آمد که جریان راست‌گرایی دست‌نشانده ترامپ و آمریکاست و همین احساس باعث عقب‌نشینی مردم از آن شد. در آلمان هم همین اتفاق افتاد. اگر ترامپ به‌صورت پنهانی عمل می‌کرد و این موضوعات را علنی نمی‌کرد، ممکن بود اکنون شاهد پیروزی نئومحافظه‌کاران در آلمان باشیم، اما اظهارات تحقیرآمیز او نسبت به ملت‌ها در کانادا و آلمان، باعث شد همراهی با او کاهش یابد.

امروز در اروپا شاهد نوعی تنهایی استراتژیک هستیم. یکی از نمادهای برجسته این وضعیت، کنار گذاشته‌شدن اروپا از مذاکرات میان ایران و ایالات متحده است. اروپایی‌ها اکنون عملا از میز مذاکرات حذف شده‌اند. این حاشیه‌نشینی استراتژیک، برای آنها گران تمام می‌شود. این موضوع را چطور می‌بینید؟

ایالات متحده تلاش دارد اروپایی‌ها را از حل‌وفصل مسائل کلان بین‌المللی حذف کند؛ چه در مورد ایران، چه درباره اوکراین و چه در پرونده‌هایی مانند بحران اسرائیل و غزه. این یک الگوی تکراری است؛ آمریکا سعی می‌کند کنترل کامل معادلات را به دست بگیرد و برگ‌های برنده را به نفع خود بازی کند.

به نظر می‌رسد اروپا در تلاش است تا راهی برای نزدیک‌شدن به ترامپ پیدا کند. به‌طور خاص، رئیس‌جمهور فرانسه، آقای مکرون، معمولا تلاش می‌کند روابط شخصی و عاطفی نزدیکی با رهبران برقرار کند. بریتانیایی‌ها نیز همواره بر پیوندهای تاریخی و فرهنگی‌شان با ایالات متحده تأکید دارند. ایتالیایی‌ها هم رویکرد خاص خود را دارند. هرکدام از کشورهای اروپایی به‌نوعی و از مسیر خودشان، در حال نزدیک‌شدن به ترامپ هستند. آیا این رویکرد ترامپ که کشورها را به شکلی طراحی‌شده از یکدیگر جدا کرده، نتیجه داده است؟

این سؤال بسیار مهمی است. پاسخ می‌تواند مثبت باشد؛ زیرا واقعیت این است که میان کشورهای اروپایی اختلافات زیادی وجود دارد و هرکدام از یک کانال جداگانه با آمریکا در ارتباط هستند. این تفرقه به سود ترامپ است؛ چون می‌تواند با هر کشور به‌صورت مستقل و دوطرفه مذاکره کند.

برای مثال، خانم جورجیا ملونی بدون هماهنگی با اتحادیه اروپا به آمریکا سفر می‌کند و با مقامات آن کشور دیدار می‌کند که این موضوع با نارضایتی فرانسوی‌ها همراه بوده است. این مدل رفت‌وآمدهای مستقل، نشان‌دهنده شکاف درون اتحادیه اروپا و تضعیف انسجام آن است. برای ترامپ این بسیار مطلوب است؛ چراکه به‌جای تعامل با یک بلوک منسجم، می‌تواند با کشورهای عضو به‌صورت انفرادی معامله کند.

ملاقات ترامپ با مکرون هم در ظاهر بسیار صمیمانه بود، اما در واقع ترامپ شخصیتی خودشیفته دارد. او حتی در جریان ملاقات با مکرون، زودتر از او وارد کاخ الیزه شد که از نظر پروتکل دیپلماتیک اقدامی بی‌سابقه و شایان توجه است. ترامپ نوعی نگاه تحقیرآمیز نسبت به رهبران اروپایی دارد و این جزئی از سبک کاری اوست؛ سبکی که حتی ممکن است از دنیای معاملات املاک روی او مانده باشد. ترامپ چنین رفتاری را نه‌فقط به دلیل شخصیت خاص خود، بلکه به پشتوانه قدرت اقتصادی و نظامی آمریکا در پیش می‌گیرد.

اتحادیه اروپا و نهادهای بین‌المللی مانند ناتو، در دوره ترامپ تحت فشار و تحقیر قرار گرفته‌اند. اکنون این پرسش مطرح است که در سال‌های آینده، با ادامه حضور ترامپ در کاخ سفید، چه سرنوشتی در انتظار این نهادها خواهد بود؟

واقعیت این است که اتحادیه اروپا و ساختارهای بین‌المللی وارد دوره‌ای از شکنندگی شده‌اند. اگرچه ممکن است ساختار آنها به‌طور رسمی تغییر نکند، اما روح و کارکردشان در حال فرسایش است. ترامپ ذاتا دارای تفکر ضدنهادی است و هر کاری که در توانش بوده برای تضعیف این نهادها انجام داده است. او با کلیت اتحادیه اروپا به‌عنوان یک نهاد مخالف است.

بااین‌حال، به نظر می‌رسد در دور دوم ریاست‌جمهوری‌اش، رویکرد ترامپ نسبت به گذشته اندکی تعدیل یافته است. دلیل این تعدیل، مشکلات اقتصادی داخلی آمریکاست. در هر صورت، روند فعلی حاکی از آن است که هم اتحادیه اروپا و هم نهادهای بین‌المللی در سال‌های پیش‌رو با چالش‌هایی جدی مواجه خواهند بود و اگر نتوانند پاسخ مناسبی به این وضعیت بدهند، اعتبار و نفوذ جهانی‌شان بیش از پیش تحلیل خواهد رفت.

یادداشت

از شکوه کتاب تا زوال خواندن

داوود طالبی: نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران امسال نیز با همان شعارهای همیشگی و غرفه‌های رنگارنگش آغاز به کار کرده است. اما پشت این ظاهر پرزرق‌وبرق، واقعیتی تلخ نهفته است که کمتر کسی جرئت بیان آن را دارد. صنعت نشر ایران به شکلی خزنده در حال ازدست‌دادن حیات خود است و این زوال، تبعات جبران‌ناپذیری برای فرهنگ عمومی کشور خواهد داشت. در پنج سال گذشته، شاهد افزایش سرسام‌آور ۴۰۰درصدی قیمت کتاب‌ها بوده‌ایم. کتابی که روزی با دو ساعت کار یک کارگر قابل خرید بود، امروز به کالایی لوکس تبدیل شده که برای تهیه آن باید یک روز کامل کار کرد. این افزایش قیمت در حالی رخ داده که قدرت خرید مردم به شدت کاهش یافته است. نتیجه این وضعیت، رشد قارچ‌گونه بازار سیاه کتاب و فروش غیرقانونی پی‌دی‌اف‌ها شده است. بسیاری از کتاب‌دوستان امروز ناگزیر به استفاده از همین نسخه‌های غیررسمی روی آورده‌اند، چراکه قیمت کتاب‌های اصلی از توان مالی آنها خارج شده است. ناشران کوچک که روزی موتور محرکه صنعت نشر کشور بودند، یکی پس از دیگری تعطیل می‌شوند. آمارها نشان می‌دهد حدود ۳۰ درصد از این ناشران در سه سال گذشته ورشکست شده‌اند. تیراژ کتاب‌ها از سه هزار نسخه در دهه ۸۰ به رقم ناامیدکننده ۵۰۰ نسخه در سال‌های اخیر رسیده است. این ارقام به وضوح نشان می‌دهد که صنعت نشر ایران در حال تجربه یکی از سخت‌ترین دوره‌های حیات خود است. اما مشکل تنها به اقتصاد نشر محدود نمی‌شود. تغییر الگوی مصرف فرهنگی در جامعه نیز نگران‌کننده است. سرانه مطالعه در کشور به ۱۲ دقیقه در روز کاهش یافته و بررسی‌ها نشان می‌دهد ۶۰ درصد از ایرانیان در سال گذشته حتی یک کتاب هم نخوانده‌اند. در حالی که در ترکیه، سرانه مطالعه به ۶۵ دقیقه در روز می‌رسد و دولت با کاهش ۵۰درصدی قیمت کتاب برای جوانان، به شدت از کتاب‌خوانی حمایت می‌کند و همچنین ژاپن با ۴۵ دقیقه مطالعه روزانه، یکی از پیشرفته‌ترین سیستم‌های انتشار کتاب الکترونیک را دارد. حتی در کشورهای منطقه مانند امارات متحده عربی، سرانه مطالعه ۳۵ دقیقه است و کتابخانه‌های مجهز به آخرین فناوری‌ها در دسترس عموم قرار دارد. جوانان امروز ترجیح می‌دهند به جای م